

می خواندند.^۵ برخی نیز او را از قبیله غفار دانسته‌اند.^۶ قبیله او نزدیک محلی به نام «الشَّربَه» در حوالی رَیْذَه از توابع نَجْد سکونت داشت.^۸

نعمان به سال نهم ق. همراه گروهی از قبیله اش به مدینه آمد و به اسلام گروید و سپس از پیامبر ﷺ خواست تا با دخترش ازدواج کند.^۹ اَسْمَاء در آن هنگام بیوه بر جای مانده از پسر عمویش بود^{۱۰} و به زیبایی شهرت داشت.^{۱۱} پیامبر ﷺ این پیشنهاد را پذیرفت و ۵۰۰ درهم مهریه برایش قرار داد و ابواسید ساعدی را برای آوردن وی به مدینه، همراه نعمان فرستاد.^{۱۲} ابواسید پس از سه روز اقامت در نَجْد و آموزش برخی از احکام و آداب اسلامی به اَسْمَاء، در ربیع الاول همان سال او را با شتر و در محملی پوشیده به مدینه آورد^{۱۳} و در محل سکونت خود، محله بنی ساعده، در یک خانه باغ (حائط)^{۱۴} به نام شوط منزل داد.^{۱۵}

۵. تاج العروس، ج ۷، ص ۴۷۵، «مرر».

۶. المستدرک، ج ۴، ص ۳۴.

۷. مراد الاطلاع، ج ۲، ص ۷۸۹.

۸. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۵۷.

۹. الطبقات، ج ۸، ص ۱۴۵.

۱۰. الطبقات، ج ۸، ص ۱۴۵.

۱۱. المستدرک، ج ۴، ص ۳۶.

۱۲. الطبقات، ج ۸، ص ۱۴۴.

۱۳. الطبقات، ج ۸، ص ۱۴۳-۱۴۴.

۱۴. عمدة القاری، ج ۲۰، ص ۲۳۱.

۱۵. مسند احمد، ج ۵، ص ۳۳۹.

(م. ۱۳۲۲ق.)، قم، المؤسسة الجعفریه، ۱۴۱۷ق؛ المغازی: الواقدی (م. ۲۰۷ق.)، به کوشش مارسدن جونس، بیروت، اعلمی، ۱۴۰۹ق؛ مناقب آل ابی طالب: ابن شهر آشوب (م. ۵۸۸ق.)، به کوشش گروهی از استادان، نجف، المكتبة الحیدریه، ۱۳۷۶ق؛ الموطأ: مالک بن انس (م. ۱۷۹ق.)، به کوشش محمد فؤاد، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۶ق؛ المیزان: الطباطبائی (م. ۱۴۰۲ق.)، بیروت، اعلمی، ۱۳۹۳ق؛ نمونه: مکارم شیرازی و دیگران، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۵ش؛ الوافی بالوفیات: الصفدی (م. ۷۶۴ق.)، به کوشش الارنؤوط و ترکی مصطفی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.

سید علی رضا واسعی



اسماء بنت نعمان: همسر طلاق داده

شده پیامبر ﷺ

اَسْمَاء که از او با نام اَمِیمَه^۱ یا امامه^۲ نیز یاد می شود، دختر نَعْمَان بن ابی الجون کِنْدی است^۳ که نسب او به حارث بن عَمْر و مشهور به «آکیل المُرار» از بزرگان نَجْد می رسد.^۴ حارث را به سبب نجات یافتن از مرگ پس از خوردن گیاه تلخ مُرار، به این نام

۱. المعارف، ص ۱۴۰.

۲. الاصابه، ج ۸، ص ۱۹.

۳. معرفة الصحابه، ج ۲۲، ص ۳۴۵.

۴. الطبقات، ج ۸، ص ۱۴۳.

زنان مهاجر و انصار که وصف زیبایی او را شنیده بودند، به دیدار وی می‌رفتند^۱ و همین حسادت برخی از همسران پیامبر ﷺ را برانگیخت و آن‌ها را به فکر چاره‌سازی برای سرنگرفتن این ازدواج انداخت. ابن عباس به پریشانی عایشه و رویکرد او در برابر ازدواج‌های پیامبر ﷺ با زنان دیگر قبایل اشاره کرده است.^۲ حفصه و عایشه هنگام آرایش او، وی را فریفتند و از او خواستند تا برای عزیزتر شدن نزد پیامبر ﷺ هنگام ورود ایشان، بگوید: «از تو به خدا پناه می‌برم».^۳ رسول خدا ﷺ با شنیدن این جمله، روی در هم کشید و فرمود: «به پناهگاه بزرگی پناه بردی.» سپس از خانه بیرون شد و با اهدای دو لباس کرباس به او، از ابواسید خواست تا آسماء را نزد خانواده‌اش بازگرداند.^۴ منابع تاریخی این رخداد را در ربیع الاول سال نهم ق. دانسته‌اند.^۵

شواهد تاریخی دیگر نیز از این‌گونه حسادت‌ها، به ویژه درباره آسماء، حکایت دارد. بعدها نویسندگانی برای توجیه عدالت صحابه و تطهیر همسران پیامبر ﷺ به عواملی دیگر برای برهم خوردن این ازدواج پرداخته‌اند. از جمله آورده‌اند که آسماء متکبر

بوده و هنگام دیدار با پیامبر ﷺ خود را نجیب‌زاده و ایشان را مردی عادی^۶ (السوقه) نامید.^۷

ضعف ایمان و تشکیک در نبوت حضرت نیز از دیگر علل یاد شده در این باره است. برخی شاهد این مطلب را سخن او هنگام شنیدن خبر مرگ ابراهیم فرزند رسول خدا ﷺ دانسته‌اند: اگر محمد ﷺ فرستاده خدا بود، محبوب‌ترین فرد نزد او از دنیا نمی‌رفت.^۸ ابن هشام (م. ۲۱۸ ق.) علت جدایی پیامبر از او را بیماری پیسی در بدن او دانسته و گفته است که ایشان پس از دیدن نشانه‌های این بیماری، او را به خانواده‌اش بازگرداند.^۹

در فرض صحّت این عوامل نیز شواهدی بر توطئه برخی همسران پیامبر ﷺ دلالت دارد. از آن جمله، تصریح دیگران به فریبکاری^{۱۰} و همچنین سخن پیامبر ﷺ است که پس از این رویداد، درباره همسران خود فرمود: «إِنَّهُمْ صَوَاحِبُ يَوْسُفَ وَكَيْدُهُمْ عَظِيمٌ: آن‌ها همچون زنان همراه یوسف هستند و نیرنگ آنان بزرگ است».^{۱۱} تکرار این دسیسه درباره چند تن دیگر از زنان عقد شده پیامبر ﷺ نیز

۶ عمدة القاری، ج ۲۰، ص ۲۳۱.

۷ المعارف، ص ۱۴۰.

۸ الکافی، ج ۵، ص ۴۲۱.

۹ السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۴، ص ۱۰۶۲.

۱۰ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۵۶.

۱۱ الطبقات، ج ۸، ص ۱۴۴-۱۴۵؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۳۱۳.

۱. المستدرک، ج ۴، ص ۳۶.

۲. الطبقات، ج ۸، ص ۱۴۵.

۳. المحبر، ص ۹۴؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۵۶.

۴. الطبقات، ج ۸، ص ۱۴۶.

۵. السیرة النبویه، ابن کثیر، ج ۴، ص ۵۹۰.

وی پس از جدایی از پیامبر ﷺ هرگز ازدواج نکرد و با کسی جز محارم خود دیدار نداشت.^{۱۰} وی در روزگار خلافت عثمان (۲۳-۳۵ق.) در حالی که از جدایی خود از رسول خدا ﷺ بسیار غمگین بود، در نجد در گذشت.^{۱۱}

◀ منابع

الاستیعاب: ابن عبدالبر (م. ۴۶۳ق.)، به کوشش البجای، بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۲ق؛ الاصابه: ابن حجر (م. ۸۵۲ق.)، به کوشش عادل عبدالوجود و علی معوض، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق؛ امتاع الاسماع: مقریزی (م. ۸۴۵ق.)، به کوشش محمد عبدالحمید، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۹ق؛ انساب الاشراف: البلاذری (م. ۲۷۹ق.)، به کوشش زکار و زرکلی، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۷ق؛ تاج العروس: الزبیدی (م. ۱۲۰۵ق.)، به کوشش علی شیری، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ق؛ تاریخ یعقوبی: احمد بن یعقوب (م. ۲۹۲ق.)، بیروت، دار صادر؛ دیوان المبتدأ و الخبر: ابن خلدون (م. ۸۰۸ق.)، به کوشش خلیل شحاده، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۸ق؛ السیرة النبویه: ابن کثیر (م. ۷۷۴ق.)، به کوشش مصطفی عبدالواحد، بیروت، دار المعرفه، ۱۳۹۶ق؛ السیرة النبویه: ابن هشام (م. ۲۱۳/۲۱۸ق.)، به کوشش محمد محیی الدین، مصر، مکتبه محمد علی صبیح، ۱۳۸۳ق؛ الطبقات الکبری: ابن سعد (م. ۲۳۰ق.)، بیروت، دار صادر؛ عمدة القاری: العینی (م. ۸۵۵ق.)، بیروت، دار احیاء التراث

گزارش شده؛ همچون: جُونیه کندیه^۱ که برخی وی را همین اسماء بنت نعمان دانسته‌اند^۲، مَلِیکه دختر کعب لثی^۳ و عُمره دختر یزید بن الجُون الکلابیه^۴.

پس از این رویداد، اَسَماء به میان قوم خود بازگشت و با سرزنش خانواده و بستگانش روبه‌رو شد.^۵ او از آن پس خود را الشَّقِیه (زیانکار) می‌نامید.^۶ او بعدها با شخصیت‌های گوناگون همچون اَشعث بن قیس کندی (م. ۴۰۰ق.)^۷، مُهاجر بن ابی‌أمیه، قیس بن مَکشوح مُراد (م. ۳۷ق.) و عِکرمه بن ابی‌جهل (م. ۱۵ق.) ازدواج کرد.^۸ عُمر در دوران خلافت خود سخت با ازدواج‌های او مخالفت می‌کرد؛ زیرا گمان داشت که او در شمار زنان رسول خدا ﷺ و اُمّهات المؤمنین* و ازدواجش پس از پیامبر ﷺ حرام است. اما اَسَماء با تکیه بر این که حکم حجاب زنان پیامبر ﷺ درباره او جاری نشده است، خود را در شمار اُمّهات المؤمنین نمی‌دانست.^۹ البته تاریخ‌نگارانی چون بلاذری بر این باورند که

۱. المحبر، ص ۹۵؛ الاصابه، ج ۸، ص ۱۹.
۲. الاصابه، ج ۸، ص ۲۰.
۳. امتاع الاسماع، ج ۶، ص ۱۰۱-۱۰۲.
۴. الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۸۷.
۵. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۵۷.
۶. الطبقات، ج ۸، ص ۱۴۶.
۷. دیوان المبتدأ و الخبر، ج ۲، ص ۹۲.
۸. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۸۵.
۹. المستدرک، ج ۴، ص ۳۷.

۱۰. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۹۵.

۱۱. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۹۵.

العربی؛ فتح الباری: ابن حجر (م. ۸۵۲ق.)، بیروت، دار المعرفه؛ الکافی: الکلینی (م. ۳۲۹ق.)، به کوشش غفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷ش؛ المحبّر: ابن حبیب (م. ۲۴۵ق.)، به کوشش ایلزه لیختن شتیتیر، بیروت، دار الآفاق الجدیده؛ مراد الاطلاع: صفی الدین عبدالؤمن بغدادی (م. ۷۳۹ق.)، بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۲ق؛ المستدرک علی الصحیحین: الحاکم النیشابوری (م. ۴۰۵ق.)، به کوشش مرعشلی، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۶ق؛ مسند احمد: احمد بن حنبل (م. ۲۴۱ق.)، بیروت، دار صادر؛ المعارف: ابن قتیبه (م. ۲۷۶ق.)، به کوشش ثروت عکاشه، قاهره، دار المعارف؛ معرفة الصحابه: ابونعیم الاصفهانی (م. ۴۳۰ق.)، به کوشش العزازی، ریاض، دار الوطن، ۱۴۱۹ق.


حامد قرائتی




اسماء ذات النطاقین ← اسماء بنت

ابی بکر

اسماعیل از پیامبران الهی، فرزند

بزرگ ابراهیم ، دارای لقب ذبیح الله،


شرکت کننده در ساخت کعبه، جد اعلای

پیامبر اکرم 

برخی از واژه پژوهان، اسماعیل را کلمه‌ای

معرب، از اصلی عبری و مرکب از دو واژه

«یسمع» (یسمع: می شنود) و «ایل» (الله)

دانسته‌اند.^۱ از دیدگاه برخی پژوهشگران، این واژه عبری (אִשְׁמַעֵל) با ورود به زبان سریانی، صورت «اشمائیل» به خود گرفته و از این راه وارد زبان عربی شده و به شکل اسماعیل درآمده است.^۲ آرتور جفری ریشه کهن این واژه و صورت‌های آن در زبان عبری، حبشی و دیگر زبان‌های سامی را بررسی کرده است.^۳ نام اسماعیل با معنای لغوی آن و سبب نام‌گذاری حضرت اسماعیل  به این نام با اجابت یک دعا پیوند خورده است. البته درباره این دعاکننده و مضمون آن اختلاف است. به گزارش کتاب مقدس، هنگامی که هاجر از خدا فرزندی خواست، فرشته‌ای بشارت داد که به زودی دارای پسر خواهد شد و از او خواست چون خداوند دعای او را شنید و اجابت کرد، نام فرزند خود را اسماعیل بگذارد.^۴ به گفته مسعودی، چون خداوند دعای هاجر را درباره ساره اجابت کرد، هاجر این نام را بر اسماعیل نهاد.^۵ به گفته جوالیقی^۶ و بغوی^۷ حضرت

۱. المغرب، ص ۱۰۵.

۲. المزهر، ج ۱، ص ۲۱۶؛ واژه‌های دخیل، ص ۱۲۲؛ قس: الطبقات، ج ۱، ص ۴۱.

۳. واژه‌های دخیل، ص ۱۲۲.

۴. کتاب مقدس، پیدایش، ۱۶: ۱۱.

۵. مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۱.

۶. المغرب، ص ۱۰۵.

۷. تفسیر بغوی، ج ۱، ص ۱۱۴؛ نک: مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۱.